

بدهی عبرانیان به ایرانیان .

در تاریخ با مواردی بسیار مواجه می شویم که آن چنان که باید حق مطلب ادا نشده است. در عرصه ی تاریخ شخصیت هایی وجود دارند که بر خلاف اندیشه و تلاش و کمکی که به نوع بشر داشته اند حق و دین آن ها پرداخت نشده است و این عدم پردازش نسبت به رفتار و اندیشه این شخصیت های بزرگ نمی تواند ریشه در گمنامی این افراد داشته باشد. چون که زندگانی و نوع حمایت و کمکی که این افراد به هم نوعان خود داشته اند آن چنان شفاف است که در هیچ گونه هاله ای از ابهام قرار ندارند. این چنین است کوروش امپراتور بزرگ هخامنشی.

معمول رفتارهای سیاسی و نظامی کوروش بزرگ به روشنی در اختیار تاریخ قرار دارند. از جمله روشن ترین اقدام های نظامی و سیاسی کوروش پیروزی بر بابل و نجات قوم یهود از اسارت بابلیان و بازگرداندن آن ها به سرزمین موعود است. کوروش پس از پیروزی بر دولت و کشور بابل که در تورات به چکش کوبنده جهان تشبیه شده است قوم یهود را روانه سرزمین آباء و اجدادیشان می کند که در آن سرزمین پادشاه پیامبران بزرگی چون "یوشع بن نون" و "داوود" و "سلیمان" براریکه قدرت تکیه زده بودند. کوروش نه فقط قوم یهود را از اسارت بابل رهانید و آن ها را تحت حمایت سپاهیان خود روانه سرزمین کنعان کرد بلکه برای آبادانی همه جانبه ی این سرزمین هم همت گماشت. از جمله اقدامات کوروش برای آبادانی سرزمین کنعان بنای دوباره معبد سلیمان بود که توسط بابلی ها ویران شده بود و این مکان مهم ترین معبد و عبادت گاه قوم یهود در کل جهان و در طول تاریخ است.

قوم یهود قومی بسیار کوشا و دقیق است که به قضا و موضوعاتی که به قومیت و سرنوشت قومیت آن ها مربوط باشد نهایت اهمیت را خواهند داشت و به خصوص اگر موضوعی از موضوعات که به سرنوشت این قوم مربوط باشد و این موضوع در تورات کتاب مقدس این قوم لحاظ شده باشد برای آن ها از اهمیت چند برابر برخوردار خواهد بود و بر همین اساس تلاش خواهند داشت تا برای نیک داشتن آن موضوع هر ساله جشن ها و یادواره هایی گوناگون برپا دارند. از این لحاظ جمله جشن ها و پاس داشت ها جشن خروج از مصر است که هر ساله تحت تدابیر فراوان و به صورت یکی از اعیاد بزرگ قومی و ملی جشن گرفته می شود و یاد این روز را بسیار گرامی می دارند.

اما با تمامی دقت و احترامی که قوم یهود به تاریخ و بزرگان و منجیان خود دارد یک مورد و یک شخصیت و یک حادثه بسیار بسیار مهم تاریخی در میان تاریخ قوم یهود وجود دارد که متأسفانه نسبت به آن توجه بسیار اندکی از جانب این قوم نکته بین و نکته سنج شده است. این مورد (و این حادثه و این شخصیت) بسیار مهم که از چشم ریز بین قوم یهود پنهان مانده و یا این که در حالت خوش بینانه با گوشه چشمی به آن می نگرند نجات قوم یهود توسط کوروش بزرگ از بابل است. می پندارم که مهم ترین رویداد تاریخی در تاریخ قوم یهود رهایی این قوم از چنگال بابلیان و مهاجرت دوباره این قوم به سرزمین آباء و اجدادیشان است. آن گاه که یک ایرانی چنین باوری را تبلیغ می کند ناخود آگاه اذهان به این جانب خواهد رفت که نگارنده این سطور و دارنده این باور براساس حس و گرایش ناسیونالیستی این سخن و این باور را بیان و تقریر می دارد. این جانب منکر حس ناسیونالیستی (البته نوع دوست) خود نیستم و بلکه به داشتن چنین حس و گرایشی بسیار افتخار می کنم. اما بیان این باور نسبت به قوم یهود نه براساس حس و گرایش ناسیونالیستی است و می توان با مراجعه به متون تاریخی و اسناد که مهمترین آن ها در این باره و برای قوم یهود تورات است به درستی این باور درباره قوم یهود و کوروش بزرگ پی برد.

اما در زندگی روزمره و نیک داشتن های سالیانه قوم یهود برای رخ دادهای تاریخی کم ترین توجهات را از جانب این قوم نسبت به کوروش بزرگ شاهد هستیم. اگر رفتار کوروش را در قبال این قوم که آزادی آن ها از سرزمین بابل و روانه ساختن آن ها به سرزمین کنعان و آبادانی سرزمین کنعان و بنای دوباره معبد سلیمان را در نظر آوریم ملاحظه خواهیم کرد یاری و حمایتی که کوروش به قوم یهود رسانده بسیار بیش تر و مهم تراز یاری و حمایت و سرپرستی کسانی چون یوشع و داوود و سلیمان است. در همین راستا با دوری جویی از ابهام گویی و حتا محافظه کاری باید تقریر داشت رفتاری که کوروش در قبال قوم یهود پیشه خود ساخت بسیار بالاتر و مهم تر از آن خدمتی هم هست که حضرت "موسا" برای قوم یهود انجام داده است. با مقایسه نجات و رهایی قوم یهود از سرزمین مصر توسط حضرت موسا و نجات و رهایی این قوم از سرزمین بابل توسط کوروش بزرگ آشکارا به سطح و تفاوت کمی و کیفی دو نجات پی خواهیم برد. براساس شواهد تاریخی و براساس تورات قوم یهود به مصر به اسارت برده نشدند بلکه خود به سرزمین مصر مهاجرت کردند. در زمانی که بنی اسرائیل به مصر مهاجرت کرد شامل یک خانواده که از مجموعه ی پدر (یعقوب) و پسران و زن های آن ها و دختران و نوه ها و نواده های آن ها می

شدند. بنی اسرائیل در کنعان از راه کشاورزی و شبنانی زندگانی می گذراندند. بر همین اساس یک خانواده این چینی و با این طریق معیشت نمی تواند دارای بنا و ساختمان ها و عبادت گاه های بزرگ باشد. بلکه مکان زندگی آن ها کپر و چادر است و مسلما محل عبادت آن ها همین طور مکانی خواهد بود.

تورات به ما می گوید آن گاه که قحط سالی شدیدی به کنعان روی آورد و این قحط سالی چند سالی به طول انجامید خانواده یعقوب قصد مهاجرت به مصر را کردند. شرح این مهاجرت در تورات و دیگر کتب دینی موجود است و مایه داستان ها و فیلم های فراوانی هم هست و بیش و کم از این مهاجرت آگاهی داریم. پس از دورانی چند که دوره عزت یهودیان نزد مصریان زائل می شود موسا برای نجات این قوم قیام می کند و پس از گذار این قوم از رود نیل و هدایت آن ها به صحرای سینا این قوم بر اساس شواهد تورات دچار شرک و کفر می شوند و خداوند این قوم را تنبیه می کند و این قوم به مدت زمان درازی (۴۰سال) در انتظار ورود به سرزمین موعود می مانند و حضرت موسا هم در این زمان فوت می کند و قوم یهود پس از فوت موسا و پایان موعود مقرر انتظار به رهبری یوشع بن نون که جانشین موسا شده است به سرزمین کنعان وارد می شوند.

آن گاه که قوم یهود به رهبری پدر سالار خود حضرت یعقوب به مصر مهاجرت می کنند این مهاجرت هر چند ریشه در فقر و گرسنگی دارد اما به دل خواه و از روی اراده شخصی و قومی صورت گرفته و تعداد نفراتی که در این مهاجرت حضور دارند اندک هستند. زمانی هم که این قوم به رهبری موسا قصد بیرون آمدن از سرزمین مصر را دارند چندان جمعیت فراوانی نباید بوده باشند. چون که پس از اخذ تصمیم فرار از مصر توسط مشایخ قوم یهود به رهبری موسا این قوم شبانگاه گرد هم آمده و وسایل مورد نیاز خود را برداشته و بی سرو صدا از سرزمین مصر بیرون آمده و تا این که مصری ها متوجه نبود آن ها شده اند این قوم مسیر لازمی را رفته بودند.

اما وضعیت به اسارت رفتن کنعانیان به بابل و نجات آن ها توسط کوروش بزرگ گونه ای دیگر و از جنسی دیگر و با کمیت و کیفیتی دیگر است. قوم یهود پس از بیرون آمدن از مصر به مدت زمانی نزدیک به هزار سال در سرزمین کنعان مستقر شده بودند و این سرزمین توسط این قوم آبادانی فراوانی به خود دیده بود و در این مدت دو پادشاه پیامبر این قوم یعنی داوود و سلیمان بر تخت پادشاهی جلوس کرده بودند و در زمان یورش بابلیان این سرزمین در حالت آبادانی فراوان و چشم گیری به سر می برده است که همین آبادانی و ثروت چشم گیر و به عبارتی گنج سلیمانی و ملک سلیمانی باعث شد تا بابلیان برای غارت این ملک و این ثروت به این سرزمین و این قوم یورش برند.

مسلما در سرزمینی که شهر ها و روستاهای آباد و فراوانی وجود داشته باشد و در آن سرزمین دولت و حکومت شکل گیرد و آن سرزمین دارای عنوان کشور شود و پادشاهان بزرگ و نام آوری در آن سرزمین بر تخت قدرت مستقر شوند جمعیت فراوانی هم وجود خواهد داشت. زمانی که بابلیان به کنعان هجوم می برند این سرزمین آباد را ویران می سازند. و ثروت سرشار این قوم را غارت می کنند و خود این قوم را به اسارت می برند. پس از یک قرن اسارت قوم یهود در چنگال بابلیان، کوروش پس از پیروزی بر بابل کنعانیان را تحت الحفظ روانه سرزمینشان می سازد و اقدام به آبادانی دوباره سرزمین کنعان می کند و ساختمان ها و معابد بزرگ این قوم و به خصوص معبد سلیمان را دوباره برپای می دارد.

قوم یهودی که توسط کوروش از اسارت بابلیان آزاد می شوند جمعیت آن ها بسیار بسیار بیش تر از جمعیت قوم یهودی است که توسط موسا از مصر رهانیده می شوند. قوم یهودی که کوروش از بابل می رهاند مردم یک کشور هستند که به مدت زمان یک قرن در اسارت بوده اند و در مدت زمان اسارت مسلما جمعیت آن ها به دو برابر افزایش یافته است. اکنون به عنوان یک ایرانی از خودم و از قوم خردمند و تلاش گر یهود و به خصوص از یهودیان ایران که هم وطنان من هستند و به وجود این هم وطنان افتخار می کنم پرسشی دارم. چنین است این پرسش. آیا نجات قوم یهود از سرزمین مصر توسط حضرت موسا مهم تر است یا نجات این قوم از سرزمین بابل توسط کوروش بزرگ مهم تر خواهد بود؟ من پاسخ خود را می دهم تا باشد که شما هم پاسخ خود را بدهید. با تمامی احترامی که به حضرت موسا و باورهای قوم یهود دارم و با تمامی بزرگی داشتنی که برای اقدام حضرت موسا برای رهایی قوم یهود از سرزمین مصر قائلم بر این باور هستم با شواهد و استدلال هایی که ارائه شد اقدام حضرت موسا برای رهایی قوم یهود از سرزمین مصر قابل قیاس با نجات قوم یهود از سرزمین بابل توسط کوروش بزرگ نیست. هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی اقدام کوروش نسبت به اقدام موسا در سطح بسیار بالاتری قرار می گیرد.

البته نمی‌پندارم چون موسا به عصا تکیه داشت و کوروش به شمشیر و موسا با وحی در ارتباط بود و کوروش با اندیشه که جایگاه بسیار برتری را عبرانیان نسبت به کوروش به موسا اختصاص داده‌اند و بیرون شدن از مصر را این همه تجلیل و تکریم می‌کنند. چون که داوود و سلیمان هم به شمشیر تکیه داشتند و با اندیشه در ارتباط بودند. البته می‌پندارم که چون موسا یک یهودی بود و کوروش یک غیر یهودی بود گوی سبقت را کنعانیان خود به موسا هدیه کردند.

موضوع بسیار مهم دیگری که در حوزه این بحث و نقد می‌گنجد بحث مسیح‌مداری متون و کتب تورات است. هر چند به وفور در کتب تورات از مسیح که منجی قوم یهود است سخن رفته است به جزء یک بار نامی از مسیح که کیست به میان نیامده است. این یک بار هم که در تورات از مسیح نام برده شده است کوروش بزرگ است که صاحب این عنوان می‌شود. این یک بار که در تمامی صفحات تورات مشخصاً از مسیح نام برده می‌شود کتاب "اشعیای نبی" باب ۴۵ آیه ۱ است که چنین می‌نویسد: "... خداوند در حق مسیح کرده‌ی خود کوروش چنین می‌فرماید: چون که من او را به قصد این که طوائف از حضورش مغلوب شوند بدست راستش گرفتم..." البته به غیر از این آیه یک سوره هم به نام کوروش بزرگ در تورات وجود دارد. پس نه فقط از لحاظ تاریخی بلکه از لحاظ متون تورات کوروش دارای جایگاه بس بلندی است و همین تورات است که قداست مسیح را در میان تمامی منجیان و بزرگان و مشایخ یهود در طول تاریخ این قوم فقط برای کوروش قائل است و نه یوشع و نه موسا و نه شخص دیگری چه یهودی و چه غیر یهودی توسط تورات مفتخر به دریافت عنوان مسیح نمی‌شود.

البته اذعان می‌دارم که هر چند به جد یک ایرانی ناسیونال هستم و این مطلب را به دفاع از کوروش بزرگ نگاشته‌ام اما بدون شک بر این باور هستم که مسیح عیسا ناصری فرزند مریم است. باشد که کنعانیان بدهی و دین خود را نسبت به ایرانیان پرداخت کنند.

قیصر کللی

-
- ۱- به علت عدم آشنایی کامل با تاریخ اسارت قوم یهود توسط بابلیان مدت زمان دقیق اسارت این قوم در سرزمین بابل را در اختیار نداشتم. اما می‌پندارم که مدت زمان این اسارت کم‌تر از صد سال نباشد.
 - ۲- تورات- سفر پیدایش باب‌های ۱۲ و ۲۲ و ۴۹- سفر اعداد باب ۲۴- دومین کتاب شموئیل نبی باب ۷- سفر تثنیه باب ۱۸- کتاب اشعیانی نبی باب ۴۵.